



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه بحث

بعد از فراغ از تقسیمات مقدمه و مباحثی که در انواع و اقسام مقدمه گفتیم و بعضی مقدمات هم اضافه شد که مسائل مهمی است، وارد تقسیمات واجب شدیم.

تقسیمات واجب

اولین تقسیمی که در واجب و در کفایه و تقریرات مرحوم شیخ مطرح شده تقسیم واجب به مطلق و مشروط است و در تعبیر نوعی تسامح هم وجود دارد شاید تعبیر دقیق تر این است که بگوییم وجوب مطلق و وجوب مشروط، اما مشهور به واجب مطلق و واجب مشروط است.

منظور از مطلق مشروط

مطلق و مشروطی که اینجا می‌گوییم مطلق علی‌الاطلاق و مشروط علی‌الاطلاق نیست بلکه هر یک از این‌ها در مقایسه با یک وصف و قیدی متصف به این وصف مطلق و مشروط می‌شود والا معمولاً واجب یا محرم مطلق مطلق نداریم برای اینکه حداقل همه واجبات و محرمات مشروط به شرایط عامه تکلیف هستند و لذا به معنای واجب مطلق یا تکلیف مطلق به معنای مطلق و علی‌الاطلاق نداریم همه مشروط هستند.

نکته اول

مطلق علی‌الاطلاق نداریم آنچه داریم مطلق و مشروط نسبی است؛ وقتی نسبی شد در مقایسه با چیز خاصی این‌ها را بسنجیم، حج در مقایسه با استطاعت، حج در مقایسه با موعد و موسم حج، یا نماز در مقایسه با وقت، نماز در مقایسه با طهارت، با چیز خاصی باید سنجیده بشود؛ همان‌طور که مشروط علی‌الاطلاق هم نداریم چیزی تکلیفی واجب یا مستحبی باشد که نسبت به همه قیود مشروط باشد چنین چیزی در عالم نیست.

بنابراین واجب یا مستحبی که علی‌الاطلاق مطلق باشد یا علی‌الاطلاق نسبت به هر قیدی مشروط باشد، این را نداریم که یک تکلیفی اعم از واجب، واجب مستحب، حرام، مکروه، تکلیفی بیاید که نسبت به هر قیدی که شما در نظر بگیرید بگوید مطلق است، نمی‌شود حداقل عقل و قدرت و این‌ها هست. یا تکلیفی که نسبت به هر قیدی



مشروط باشد، نمی‌شود به هر قیدی مشروط باشد. نسبت به خیلی از قیود در واجبات مطلق است و لذا بحث مطلق و مشروط، مطلق و مشروط نسبی است نه مطلق و در مقایسه با یک چیز خاصی می‌سنجیم و می‌گوییم این مطلق است یا مشروط است.

با توجه به این نکته معلوم می‌شود که ممکن است یک تکلیف که نسبی است وقتی با یک امر معین سنجیده بشود در نسبت با او می‌گوییم این نسبت به آن مطلق است یا مشروط است. از این معلوم می‌شود که این دو تا وصف مطلق نیست بلکه نسبی است معلوم می‌شود یک تکلیف ممکن است در آن واحد نسبت به یکی مطلق باشد نسبت به چیز دیگر مشروط باشد. نسبت به پنج امر مطلق باشد و نسبت به ده امر مشروط باشد و در آن واحد می‌تواند در مقایسه‌های مختلف دو وصف متفاوت داشته باشد. «مطلق من ناحیه و مشروط بالنصف الی شیء آخر» این‌ها چیزهایی است که اشاره شده و روشن است. این یک جهت است که وصف مطلق و مشروط علی‌الاطلاق نداریم بلکه نسبی است؛ نسبی که می‌گوییم نسبت به امر معینی است و نتیجه این‌ها این است که می‌شود یک چیزی نسبت به یک امری مطلق باشد نسبت به امر دیگری مشروط باشد.

نکته دوم

نکته دیگری که اشاره کردیم این است که مقصود از واجب مطلق و واجب مشروط همان وجوب است و معنای آن این است که حکم گاهی نسبت به وصفی مطلق است گاهی مشروط است. معنای مشروطیت آن این است تا این شرط نیامده این حکم نیست؛ مثل استطاعت است که تا استطاعت نیامده حکمی نیست. معنای مطلق بودن آن این است که نسبت به آن ولو آن نیامده باشد ولی حکم هست، اولی مثل استطاعت وقت و امثال این‌ها دومی مثل طهارت و این‌ها، مقدمات واجب این‌طوری است؛ یعنی نماز نسبت به طهارت مطلق است، یعنی همین‌الآن هم تکلیف وجود دارد می‌گوید برو مقدمه را بیاور. تفاوت این‌ها در این است وجوب مطلق نسبت به یک قیدی وجوب فعلی می‌شود و مشروط به آن نیست اگر شرط امر اختیاری است باید آن را به دست بیاورد، چون وجوب الآن فعلی است و گریبان او را گرفته است و نسبت به آن باشد یا نباشد، این وجوب هست منتها اگر امر مشروط مقدمیتی برای این دارد باید آن را تحصیل کند، اگر ندارد هیچ.



نکته سوم

نکته بعدی این است که مقصود ما از واجب مطلق و مشروط که می‌گوییم همان حکم است، با این تفاوت که در وجوب مشروط حکم متوقف بر تحقق شرط است و باید استطاعت بیاید تا حج وجوب پیدا کند، باید وقت بیاید تا اقم الصلاة بشود، «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ» (إسراء/ ۸۸) مادامی که آن قید و شرط نیامده وجوب و حکمی نیست این در مشروط، پس وجوب معلق و مشروط است. در مطلق وجوب هست و مشروط باشد یا نباشد تکلیف واجب است، منتها مشروط و واجب مطلق که با یک قیدی سنجیدیم و می‌گوییم چه باشد چه نباشد نسبت به آن مطلق وجوب هست، آن قید یک وقتی یک امری است که ارتباطی با این ندارد که هیچ، می‌گوید نماز واجب است چه الان در خورشید فلان انفجار ویژه‌ای از انفجارات هسته‌ای خورشید اتفاق افتاده باشد چه نیفتاده باشد، این ربطی ندارد. این نسبت به آن مطلق است انفجار انجام بشود یا نشود، باید این نماز را بخواند، روزه را باید بگیرد. اینکه با آن می‌سنجیم می‌گوییم نسبت به آن مطلق است، حالت دوم این است که به نحوی مقدمیت دارد مثل طهارت. وجوب نماز نسبت به طهارت مطلق است این‌طور نیست که اگر طهارت آمد من می‌گویم واجب است نه واجب است، منتها آن یک نوعی شرطیتی دارد یا «وجوب کون علی السطح» نسبت به بالا رفتن از این پله مطلق است این وجوب هست، منتها بالا رفتن از پله شرط تحقق واجب است. آن وقت این وجوب اینجا اثر دارد می‌گوید برو مقدمه آن را بیاور. حداقل عقل می‌گوید برو مقدمه آن را بیاور چون وجوب فعلی است. گاهی در این دخالت دارد ولی در اختیار شخص نیست، مثل موسم در حج که از الآن وجوب هست ولی موسم و وقت حج در اختیار او نیست.

خلاصه بحث

این سه حالتی است که در اینجا دارد؛

- ۱- مقصود ما از وجوب اولاً مطلق و مشروط را معنا کردیم که نسبی است نه مطلق
- ۲- گفتیم مقصود از واجب مطلق و مشروط اینجا همان وجوب مطلق و مشروط است
- ۳- در وجوب مطلق یا واجب مطلق، حکم را با چیزی که سنجیده‌ایم آن امری که با واجب سنجیده شده است آن امر یا بی‌ارتباط با این تکلیف است و دخالتی در این عمل ندارد که هیچ، یا اینکه دخالتی دارد؛ اگر دخالت داشته باشد نوعی مقدمیت و شرطیت برای عمل و مکلف به دارد نه برای تکلیف. اگر در اراده



شخص باشد از باب وجود مقدمه باید آن را تحصیل کند، اگر خارج از اراده باشد وجوبی هم به آن تعلق نمی‌گیرد. این هم سه حالتی است که برای آن امر مقیس الیه در وجوب مطلق داریم. در وجوب مطلق آن امری که مقیس الیه است یعنی تکلیف را با او سنجیده‌ایم یا امری بی نقش مطلق در این عمل است نه مقدمه است نه شرط، یا اینکه نقشی دارد اگر نقش دارد یا خارج از اختیار است که اختیار من نسبت به او امری ندارد هر وقت محقق شد من می‌توانم به آن تکلیفی که دارم عمل کنم، یا اینکه نقشی دارد و در اختیار هست. این حالت سوم مقدمه واجب می‌شود و وقتی این وجوب فعلی است می‌تواند الان برود و آن را تحصیل بکند.

مقیس الیه در وجوب مطلق این سه حالت را دارد که روشن است؛ اما مقیس الیه در وجوب مشروط که می‌گوید تکلیف مشروط به استطاعت است، مشروط به وقت است یعنی اصل وجوب مشروط به آن شده در آنجا چه اختیاری باشد چه غیر اختیاری، فرقی نمی‌کند. غیر اختیاری باشد مکلف به تحصیل آن نیست چون امر غیر اختیاری است، اختیاری هم که باشد مثل استطاعت ممکن است اختیاری باشد می‌تواند برود تلاش بکند و پولدار بشود ولی وجوبی به آن تعلق نمی‌گیرد، برای اینکه اصل تکلیف مقید به آن است، اگر آن آمد من این حرف را می‌زنم. الان الزام مطلق ندارم که شما را به سمتی ببرم که آن را به دست بیاور.

فرق مقدمه واجب با شرط واجب

پس فرق مقدمه واجب با شرط واجب این است که یک وقت می‌گوییم مقدمه واجب درجایی است که وجوب مطلق است منتها مشروط به این است که تحقق فعل نیاز به این مقدمه دارد و لذا می‌گوید آن را تحصیل کن، مقدمه واجب را ولو در حد حکم عقلی باید تحصیل کرد. به خلاف شرط واجب، شرط وجوب است برای اینکه تحصیل این لازم نیست؛ مثل استطاعت لازم نیست برود استطاعت به دست بیاورد چون خود تکلیف معلق شده و منوط و مشروط به وصول این شده است به خلاف مثل پله گذاشتن یا طهارت و مقدمات واجب که آنجا وجوب فعلی است و می‌گوید این وجوب فعلی انسان را مجبور می‌کند که مقدمات دخیل در تحقق فعل را بیاورد ولی وقتی وجوب فعلی نیست و مشروط است می‌گوید تکلیفی نیست که من را وادارد تا بروم استطاعت را تحصیل کنم، شرایط وجوب این طور است.



جمع‌بندی بحث

این مقدماتی بود که همه روش است منتها برای توضیح بیشتر عرض کردم که وضعیت روشن بشود. بزنگاه این است که اموری که تکلیف با آن‌ها ارتباطی دارد و نقشی در آن دارد دو نوع است؛ یک وقتی مقدمه وجود واجب است که تحصیل آن لازم است اینجا حکم مطلق است مقدمه وجودی است و باید به دست بیاورد یک وقتی مولا این را در تکلیف مقدمه وجوب قرار داده است که واجب مشروط می‌شود و تحصیل آن لازم نیست این بزنگاه اصلی است.

با مقدماتی که عرض کردیم وقتی که سراغ شرع برویم یا شرع را کنار بگذاریم و در قوانین و مقررات عرفی و در حقوق عرفی قوانین موضوعه عرفی برویم، وجوب مطلق داریم و وجوب مشروط؛ یعنی خطابات و قوانین حقوقی یا از ناحیه شارع جعل می‌شود گاهی حکم الزامی آن در مقایسه با شرطی و چیزی مطلق است و آن اگر دخیل در این هم هست پیدایش آن دخیل در پیدایش حکم نیست، قبل از آن هم حکم هست. ثمره آن، این است که می‌گوید اگر در اختیارات است از الان برو آن را تحصیل کن که مقدمه واجب می‌شود. گاهی تکلیف معلق و مشروط به آن است خطاب عام به نحو یک قانون کلی آمده ولی این وقتی گریبان شخص را می‌گیرد که آن امر بیاید اگر نیاید او تکلیفی ندارد دو مثال آن واضح است؛ مثال اول که مقدمه واجب است و تکلیف مطلق است فقط واجب مقید است، مثل نماز با طهارت، یا حج با سیر الی الکعبه است. این سیر الی الکعبه یا طهارت شرط تکلیف نیست که اگر یک وقتی پیدا شد تکلیف تو می‌کنم، پیدا نشود هم تکلیف داری و ثمره آن این است که باید این‌ها را به دست بیاوری؛ اما یک چیزهایی هم مثل استطاعت شرط اصل وجوب است.

نتیجه تقسیمات واجب

بنابراین ما دو قسم وجوب داریم، مطلق و مشروط داریم این یک امر وجدانی است در شرع هم داریم. تا اینجا مقدمات طرح بحث است به اصل بحث می‌پردازیم. اگر ما باشیم طبق قاعده می‌گوییم وجوب مطلق داریم و وجوب مشروط؛ اما مرحوم شیخ انصاری دو اشکال متوجه وجوب مشروط کرده است، می‌گوید وجوب مشروط معقول و متصور نیست. این دو اشکال یک اشکال اثباتی است یکی اشکال ثبوتی و این منشأ مباحث بسیار گسترده‌ای شده که از زمان شیخ شروع شد و آخوند و نائینی و آقا ضیا و اصفهانی و طبقه متأخر و دیگران همین‌طور تا امروز این



بحث ادامه دارد و آنچه مرحوم شیخ فرموده است محل نقض و ابرام است، غالباً بعد از مرحوم شیخ همه وجوب مشروط را قبول دارند، فرمایش شیخ را قبول ندارند ولی در شکل پاسخ دادن به این دو شبهه که مرحوم شیخ مطرح کرده است آراء و انظار متفاوت است و لذا در تصویرها یک مقدار جزئیات آن تفاوت‌هایی دارد، اما تقریباً قاطبه اصولیین بعد از شیخ در برابر شیخ قرار دارند. مرحوم شیخ وجوب مشروط را قبول ندارد و به نحوی وجوب مشروط به همان وجوب معلق برمی‌گرداند که صاحب فصول می‌گفته است؛ به خاطر این دو اشکالی که در ذهنشان بوده است ایشان می‌گویند اینجا وجوب معلق است نه مشروط، وجوب معلق را بعد بحث می‌کنیم اجمالاً آن معلوم است وجوب معلق این است که وجوب فعلی است ولی واجب و آن عمل استقبالی است، مثل وجوب حج در موسم. الان بر آدم مستطیع حج واجب است، منتها وجوب آن فعلی است ولی ظرف واجب، موسم است، ایام خاصی است که تعیین شده است. وقت در نماز شرط وجوب است و لذا وجوب نماز نسبت به وقت مشروط است اما در حج وقت شرط وجوب نیست شرط واجب است به این معلق می‌گویند که تکلیف فعلی است اما مکلف به استقبالی است. مرحوم شیخ چون وجوب مشروط را قبول ندارد عملاً باید بگوید وجوب مشروط همان وجوب معلق، نمی‌گوید که الان وجوب نیست هر وقت استطاعت آمد واجب بشود؛ می‌گوید استطاعت هم مثل موسم است الان وجوب است منتها ظرف تحقق آن بعد است، اشکالاتی در اینجا پیدا می‌شود که بعد عرض می‌کنیم.

دیدگاه مرحوم شیخ درباره وجوب و مشروط

مرحوم شیخ به خاطر دو مطلب وجوب و مشروط را قبول ندارد: ۱- اشکال ثبوتی؛ ۲- اشکال اثباتی.

اشکال اول (ثبوتی)

اشکال ثبوتی آن‌که یک نوع برهان عقلی و استدلال عقلی است به بیان جمع‌وجور و ساده روح آن، این است که وجوب مشروط یک نوع جمع بین ضدین و تقیضین است وقتی که مولی تکلیف می‌کند که «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» (آل عمران/۹۷) اینجا نسبت به شخصی که استطاعت ندارد و هنوز محقق نشده است اراده‌ای وجود دارد یا ندارد؟ از یک طرف باید بگویید اراده‌ای هست برای اینکه اگر اراده‌ای نباشد وجوبی نیست ولو وجوب معلق منوط، اینجا چیزی نیست، یا اراده و تکلیفی اینجا نیست. اگر اراده‌ای و شوقی اینجا نباشد



می‌گویید وجوب است، یا می‌گویید هست که اگر هم هست باید فعلی باشد. بین وجوب اراده و شوق به این فعل واسطه‌ای نیست، نقیضین است.

ایشان می‌گوید اراده تعلیقی از نظر فلسفی معقول نیست، معلقاً اراده بکند، اراده یا هست یا نیست. بگوییم اگر آن باشد اراده است یعنی الان این نیست، پس تکلیفی نیست. اینکه شما بگویید الان وجوبی هست ولی مشروط، این جمله پارادوکسیکال است در آن یک تناقض و مناقضه‌ای وجود دارد.

شما می‌گویید «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» الان این وجوب هست منتها مشروط. می‌گوییم وجوب هست ولی در آن تناقضی وجود دارد. وجوب همان اراده یا شوق است این شوق و اراده یا هست یا نیست، اگر نیست که هیچ، پس چرا می‌گوییم وجوبی هست، اینجا مقسم و وجوبی نیست اراده‌ای نیست. یا می‌گویید هست، اگر هم هست باید بگویید وجوب فعلی است. بین وجوب فعلی و عدم وجوب واسطه‌ای نیست، یا هست یا نیست و به این دلیل نمی‌توانیم وجوب مشروط را تصویر کنیم. اراده منوطه، اراده معلقه، معقول نیست؛ اراده می‌کند ولی معلق بر چیز دیگری است. بالاخره یا اراده کردید یا نکردید. این تعلیق در اراده و در وجوب و تکلیف معقول نیست یا هست یا نیست. بله می‌شود اراده الان باشد ولی مراد بعد باشد این عیب ندارد؛ الان اراده کرده است می‌گوید حج انجام بده ولی ظرف تحقق مراد من وقتی است که موسم برسد، آن مانعی ندارد ولی الان اراده کرده است از او می‌خواهد، یا می‌خواهد یا نمی‌خواهد اینکه نیم‌بند می‌گوید اگر این‌طور باشد می‌خواهم، معقول نیست. معرکه آراء از اینجا پیدا شده است این اشکال ثبوتی پیدا شده که می‌گوید این حرف معقول نیست.

این بحث، بحث عمیقی است در واقع اراده تعلیقی معنا ندارد، اراده تعلیقی یعنی عدم الاراده. می‌شود که اراده بکند، پس الان اراده‌ای نیست. اراده تعلیقی یعنی بعد اراده پیدا می‌کند پس الان اراده‌ای نیست، یا باید بگویید الان اراده‌ای نیست پس تکلیفی، وجوبی، نیست، نمی‌شود بگوییم چیزی نیست؛ چیزی هست خطابی با این عظمت آمده «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» این خطاب از مولی شاهد بر اینکه الان چیزی وجود دارد، اینکه مولا تحریک شده که خطابی صادر بکند پس معلوم می‌شود یک چیزی هست. از آن طرف می‌گوییم اگر چیزی هست، دیگر هست. این حرف شما در وجوب مشروط می‌گوید هم هست هم نیست، اینکه نمی‌شود.

این پیچیدگی است که در اراده تعلیقی و حکم تعلیقی و مشروط مرحوم شیخ فرموده است که حرف دقیقی بوده که ایشان به این نکته توجه پیدا کرده است.



سؤال: ؟

جواب: الان برای صبی یا مجنون این وجوب هست یا نیست؟ این مشروط معقول نیست. این اشکال ثبوتی ایشان است که اشکال مهمی است که به دنبال این مرحوم خراسانی آقا ضیاء، همه راه افتادند که مشکل را حل کنند تا می‌رسد به مرحوم شهید صدر و این‌ها که ملاحظه خواهید کرد.

سؤال: ؟

جواب: همه می‌گویند نسبت به شرایط عامه وجوب مشروط است، منتها این اشکال آنجا هم هست. اینجا یک گیر عجیبی درست شده است از جهتی شبیه‌گیری است که در شرط متأخر پیدا شد. هم می‌دانیم چنین چیزی هست از آن طرف امر متأخر که نمی‌تواند در متقدم اثر بگذارد، معضله می‌شد. اینجا هم همین‌طور است هم می‌بینیم یک تکلیف وجود دارد «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» دارد، این همه خطابات که به نحو مشروط است. از آن طرف می‌بینیم چیز مشروط یا هست یا نیست، اینکه بنیابین هست ولی مشروط است معقول نیست. اگر امر اعتباری باشد در اعتبار «الامر فی الاعتبار سهل» ولی این‌ها یک اراده یا یک مناطی می‌خواهد ریشه در واقعیت‌هایی دارد در امر واقعی که نمی‌شود بگوییم هم هست هم نیست. این اشکال ثبوتی ایشان است.

سؤال: ؟

جواب: مراد می‌شود محدود باشد ولی خود اراده محدود باشد؟ اراده محدود مانعی ندارد اراده الان نیست اراده مال بعد است.

سؤال: ؟

جواب: اراده محدود می‌شود ولی مشروط به امر بعدی نمی‌شود مشکل این است که محدود شده به امری که بعد می‌خواهد بیاید. مهم این بعد است اراده فعلی به چیزی دارد که محدود است محدود است معمولاً همه اراده‌های ما همین‌طور است اراده دارد که سہ ربع اینجا بنشیند اراده محدود است ولی فعلی است چون درگرو امر بعدی نیست، ولی اینجا اراده مستقبلی است شرط تحقق آن بعد است ولی خود آن الان است این چیزی شبیه شرط متأخری می‌شود آن امر بعد می‌آید ولی الان اراده است.

سؤال: ؟



جواب: مشکل این است که بین وجدان و برهان گیر کردیم یعنی معضلات این طور است وجدانمان می گوید می شود این همه تکالیف؟ داریم واقعاً هم می شود در این عرفی هم می شود ولی برهان و استدلالی می گوید نمی شود. این یک اشکال است.

اشکال دوم (اثباتی)

اشکال دوم اثباتی است اشکال اثباتی مرحوم شیخ این است که در بحث وضع گفتیم که معانی حرفیه وضع خاص، موضوع له خاص است و در معانی حرفیه و حروف موضوع له یک امر خاص جزئی است. هیئت همان معانی حرفیه است.

پس امر خاص جزئی نمی تواند مقید و مشروط بشود. چیزی می تواند مقید و مشروط باشد که یک عموم و اطلاق و شمولی داشته باشد بگوییم این دو حالت دارد آن را مقید به این حالت می کنیم و به چیز خاصی مشروط می کنیم اما چیزی که کاملاً جزئی و متعین و فرد خاص است نمی شود آن را به چیز دیگری مقید کرد. تقیید و اشتراط و این ها در امور عام و مطلق جریان دارد ولی در امور خاص و فرد و جزئی به معنای حقیقی نمی شود به عبارت دیگر اطلاق و اشتراط در کلی می آید که جنس باشد، نوع باشد، صنف باشد و امثال این ها اما در فرض جزئی بالمعنی الحقیقیه نمی شود آن را مقید و مشروط کرد این فرد یا هست یا نیست. نمی شود فرد را مقید و مشروط کرد موضوع له معانی حرفیه فرد است؛ اگر وضع هم عام است ولی موضوع له فرد است.

هیئت هم مثل معنای حرفی، من و فی و الا و افعال هیئت افعال و هیئت لا تفاعل برای معانی عامه وضع نشده، آن معانی عامه آینه ای است موضوع له این فرد این ابتدای جزئی نسبی حرفی اینجا است. موضوع له این است آن است، این موضوع له است. فرق معانی اسمیه و معانی حرفیه این است که در معانی اسمیه لفظ برای موضوع له عام وضع می شود؛ علم، کمال، همه این ها برای معانی عامه وضع شده است، موضوع له برای معنای عام است آن وقت استعمال در مصداق آن معنا است، اما در معانی حرفیه که هیئت هم به آن ملحق می شود - این ها از بحث های دقیق وضع است - اینجا برای یک معنای عامی وضع نشده این معانی عالی و نسبی معنای عامی ندارد که کلی باشد که بر فرد منطبق باشد این ها همه یک وجهی است برای معانی خاص است. موضوع له منه میلیاردها موضوع له دارد. موضوع له را تا اینجا بگردید این نسبت ابتدایی که اینجا است، موضوع له است. فی همین طور و همین طور. آن وقت موضوع



له که خاص شد و جزئی بالمعنی حقیقی شد در جزئی بالمعنی الحقیقی تقیید و اشتراط معقول نیست. چیز خاص خارجی است که در ظرف خودش محقق می‌شود، نمی‌شود این را مشروط به چیز دیگری کنیم. ایشان می‌فرمایند اگر دلیلی بگوید «ان استطعت و حج» ظاهر اولیه وجدانی ما این است که بگوییم «ان استطعت» شرط برای هیئت و وجوب است اما این هیئت چون معنای حرفی و موضوع له آن خاص است و معنای جزئی است نمی‌تواند مقید باشد.

این هم بلا و مصیبت دیگری که از نظر شکلی و اثباتی هم شما ظاهر فکر می‌کنید تا می‌گوید «اذا جائك زيد فاکرم ان استطت فحج» این مفاد هیئت یعنی وجوب ماده نه هیئت وجوب که معنای حرفی است. این مشروط به این است در جمله‌های شرطیه این مفاد هیئت مشروط می‌شود که ظاهر است ولی «لا يمكن الالتزام بهذا الظاهر لانا قلنا به ان الوضع فی المعانی الحرفیه عام و لكن الموضوع له خاص و قلنا بان الهیئات من المعانی الحرفیه و من الواضع» اینکه معنای جزئی حقیقی نمی‌تواند مشروط و مقید بشود.

جمع بندی دو اشکال

این هم اشکال دوم مرحوم شیخ است این دو اشکال است که دغدغه عظیمی را در آقایان ایجاد کرده است می‌گوید از نظر ثبوتی اراده نمی‌تواند. اراده یا هست یا نیست نیم بند نمی‌شود بگوییم هست ولی مشروط است این نمی‌شود. این اشکال ثبوتی است. از نظر اثباتی و لفظی و ظاهر و ادبی می‌گوید نمی‌شود هیئت را که معنای حرفی است مقید کرد به چیزی.

این دو تا اشکال است مسالکی که آمده برای حد این دو اشکال چهار مسلک است که ملاحظه می‌کنید شهید صدر کل این مسالک را تنظیم خوبی کردند؛ و صلی الله علی محمد و آله الاطهار.